حادثه‌ها

آزادی ۳ گروگان از چنگ اشرار

• **مهر:** همزمان با انهدام گروهی از اشرار گروگانگیر در جنوب کشور سه گروگان آنها آزاد شدند. ماموران پلیس آگاهی استهبان هفته گذشته در جریان ربوده‌شدن دو مرد از سوی اشرار در این شهرستان قرار گرفتند. بررسی‌ها نشان داد، اشرار مسلح با حمله به یکی از مزارع این شهرستان، صاحب مزرعه و کارگرش را به گروگان گرفته و همراه خود به منطقه‌ای نامعلوم برده‌اند. در حالی که تحقیقات در این رابطه ادامه داشت، به پلیس گزارش رسید اشرار این‌بار در منطقه دم تنگ باغدار دیگری را با تهدید اسلحه همراه خود برده‌اند. بلافاصله تیم ویژه‌ای از کارآگاهان پلیس آگاهی استان فارس با توجه به حساسیت ماجرا تجسس برای شناسایی اشرار و آزادکردن گروگان‌ها را آغاز کردند. تجسس‌های پلیسی سرانجام نتیجه داد و ماموران با ردیابی‌های تخصصی متوجه شدند اشرار آخرین طعمه خود را به منطقه‌ای صعب‌العبور و کوهستانی برده‌اند. چند تیم از ماموران راهی مخفیگاه گروگانگیران شدند و توانستند مخفیگاه آنها را در غاری شناسایی کنند. اشرار وقتی خود را در محاصره ماموران دیدند تیراندازی کردند که در جریان آن یکی از گروگانگیران کشته و دو نفر دیگر دستگیر و گروگان‌ها نیز به سلامت آزاد شدند. در حال حاضر تحقیقات برای شناسایی متهمان فراری و دستگیری آنها ادامه دارد.

حمله خونین دایی معتاد به خواهرزاده

• **باشگاه خبرنگاران:** دایی معتاد پس از مصرف مواد روانگردان در حالی که ساتور در دست داشت به جان خواهرزاده نوجوان خود افتاد. روز چهارشنبه هفته گذشته یک مورد آتش‌سوزی و درگیری در خیابان هاشمی تهران به پلیس ۱۱۰ اعلام و ماموران کلانتری مهرآبادجنوبی برای بررسی موضوع به محل اعزام شدند. پس از انتقال مصدوم ۱۸ساله به نام علی به بیمارستان و خاموش‌شدن آتش مغازه موادغذایی مشخص شد مرد ۳۰ساله‌ای به نام عزیز پس از مصرف مواد روانگردان با در دست داشتن ساتور به سمت خواهرزاده خود حمله‌ور شد و با مجروح‌کردن او مغازه را آتش زد. ماموران با جمع‌آوری اطلاعات دریافتند متهم در یکی از خانه‌های دوستانش پنهان شده است. آنها با دستور قضایی وارد منزل موردنظر شدند و در حالی‌که فرد معتاد در برابر ماموران مقاومت می‌کرد او را دستگیر کردند.

پنج‌قاره

چک ۲میلیون‌دلاری در مترو

• **یورونیوز:** چکی دومیلیون‌دلاری در مترو مادرید پیدا شد. در پی باز نشدن در اتوماتیک مترو خط پنج مادرید مامور مترو متوجه وجود کیف پولی در میان در شد. در این کیف پول چکی با مبلغ دومیلیون‌دلار وجود داشت. صاحب چک فرد آمریکایی اهل کالیفرنیاست که هنوز برای دریافت چک مراجعه نکرده است. کارت‌های اعتباری و گواهینامه از دیگر محتویات این کیف پول است. این چک دومیلیون‌دلاری رکورد اشیای ارزشمند یافت شده در مترو مادرید را شکست.

اعدام در تگزاس

• **رویترز:** مقامات اصلاح و تادیب ایالت تگزاس در آمریکا اعلام کردند مردی که فرد دیگری را به دلیل پرداخت‌نکردن بدهی‌اش با ضربات چاقو کشته بود روز پنجشنبه با تزریق سم اعدام شد. جیسون کلارک سخنگوی سازمان دادگستری جنایی تگزاس گفت آرتور دیاز ساعت ۶:۳۰ صبح پنجشنبه به وقت محلی در هانتسویل اعدام شد. وی مردی را که نتوانسته بود بدهی صددلاری خود را پرداخت کند با ضربات چاقو به قتل رساند. اعدام دیاز سیزدهمین اعدام در تگزاس و بیست‌وهفتمین اعدام در آمریکا در سال ۲۰۱۳ میلادی است.

۱۳ سال حبس برای جنایتکار معروف

• **واحدمرکزی‌خبر:** عضوی از جامعه جنایتکار تشکیل‌دهنده گروهک‌های گانگستری مسلح در قفقاز توسط دادگاه عالی روسیه به ۱۳/۵ سال حبس در زندان با امنیت بسیار بالا محکوم شد. «بیکان گالایف» به جرم هدایت باند جنایتکار، سرقت‌های مسلحانه، سوءقصد به جان ماموران دولت، تخریب عمدی اموال عمومی و جابه‌جایی غیرقانونی اسلحه بازداشت شده است. بازرسان پرونده متوجه شدند وی از اکتبر سال ۲۰۰۷ تا نوامبر ۲۰۱۲، عضو باند مسلحی بود که در جنایت‌های فجیع در شمال قفقاز دست دارند. این فرد همراه اعضای گروه خود انواع مختلفی از اسلحه دستی و اتوماتیک، مواد منفجره و دست‌ساز را قاچاق می‌کردند و به فروش می‌رساندند.

خوردن حیوان زنده بعد از مصرف موادمخدر

• **آسوشیتدپرس:** زنی۳۶ساله که بر اثر سوءمصرف مواد گرفتار جنون شده بود مقابل چشمان کودکان خود خرگوش خانگی‌شان را زنده تکه‌تکه کرد و خورد. درست در لحظه‌ای که این زن گوش‌ها و شکم خرگوش خانگی را بریده و در حال خوردن بود توسط همسرش از این عمل منع شد. به گفته شوهر این زن رفتار جنون‌آمیز وی از شش‌ماه قبل آغاز شد و او پیش‌تر پرندگان و گربه خانگی‌شان را تشریح کرده بود.

«مریم حیدرزاده» قلابی از مردان بیهوش سرقت می‌کرد

شرق: سارق حرفه‌ای که بعد از دستگیری توسط ماموران خودش را با نام «مریم حیدرزاده» معرفی کرد تا راه فراری برای خودش باز کند درنهایت ناچار به اعتراف شد. به گزارش خبرنگار ما مردی اسفند سال گذشته با مراجعه به کلانتری باغ فیض به ماموران اعلام کرد زنی حدودا ۳۰ساله برای نظافت به خانه او رفته اما وی را با آبمیوه مسموم بیهوش و کیف دستی حاوی پول و مدارک شناسایی‌اش را سرقت کرده است. مالباخته برای انجام تحقیقات تخصصی به پایگاه دوم پلیس آگاهی تهران معرفی شد و در اظهاراتش به کارآگاهان گفت: «ساعت ۱۹ روز ۲۸بهمن هنگام برگشت به منزل با زنی مواجه شدم و او تقاضای کمک کرد. این زن با گریه‌وزاری گفت بچه یتیم دارد و برای تامین مخارج او حاضر است در خانه کار کند. از روی ناآگاهی و دلسوزی آن زن را به خانه بردم و او شروع به کار کرد. من نیز در حال استراحت بودم تا اینکه پس از گذشت حدودا ۳۰دقیقه، آن زن لیوانی آبمیوه تهیه کرد و برایم آورد که به محض خوردن مقداری از آن، بیهوش شدم. پس از گذشت دو روز وقتی به هوش آمدم متوجه شدم کیف‌دستی‌ام حاوی سه‌میلیون‌تومان وجه نقد، گوشی تلفن همراه و گذرنامه‌ام به‌سرقت رفته است.» کارآگاهان بعد از شنیدن حرف‌های این مرد متوجه شدند پیش از این نیز چند شکایت مشابه اعلام شده است. آنان موفق به شناسایی مالباختگانی شدند که به همین شیوه و توسط زنی حدودا ۳۰ساله مورد سرقت قرار گرفته بودند. یکی از این مالباختگان پس از حضور در پلیس آگاهی به کارآگاهان گفت: «زن جوانی به‌عنوان مسافر سوار خودرو من شد و پس از مدت کوتاهی خودش را به برقراری رابطه دوستانه متمایل نشان داد. این زن پس از کمی چرخیدن در خیابان‌ها و صحبت‌کردن، درخواست نوشیدنی کرد و من نیز دو آبمیوه خریدم اما پس از نوشیدن مقداری از آبمیوه، ظرف چند دقیقه بیهوش شدم. فردای آن روز وقتی به هوش آمدم، متوجه شدم توسط مردم به بیمارستان منتقل شده‌ام و چند سکه طلا و سرویس طلای خواهرم به ارزش تقریبی ۲۰میلیون‌تومان سرقت شده است.» تحقیقات برای دستگیری زن ناشناس ادامه داشت تا اینکه ماموران کلانتری



عکس: شرق

باغ فیض ساعت ۲۲ روز ۱۴شهریور حین گشت‌زنی در بلوار میرزایی متوجه تجمع تعدادی از شهروندان شدند که قصد داشتند مانع از فرار زنی جوان شوند. یکی از اهالی محل ادعا می‌کرد این زن از منزلش سرقت کرده است. با حضور ماموران در محل، زن جوان قصد داشت فرار کند اما دستگیر و به کلانتری منتقل شد. ماموران در بازرسی از اموال همراه متهم تعدادی مدارک شناسایی متعلق به افراد مختلف را از جمله یک جلد گذرنامه کشف کردند و با بررسی سوابق موجود در سیستم جامع پلیس فهمیدند گذرنامه از صاحبش سرقت شده و پرونده این دزدی در پایگاه دوم آگاهی در حال رسیدگی است. متهم که هنگام دستگیری خود را به نام «مریم حیدرزاده» معرفی کرده بود، منکر سرقت شد و ادعا کرد گذرنامه متعلق به فردی است که تا چندی پیش با وی ارتباط دوستانه داشت و مدارکش به صورت امانت نزد او باقی مانده است. کارآگاهان پس از انتقال متهم به پلیس آگاهی موفق به شناسایی هویت واقعی او به نام «زهراح» شدند و فهمیدند این زن دارای سوابق متعدد دستگیری است. همزمان با شناسایی هویت واقعی متهم از مالباختگانی که به شیوه بیهوشی مورد سرقت قرار گرفته بودند نیز برای شناسایی متهم دعوت شد. آنها بلافاصله پس از مواجهه حضوری با زهرا، وی را به‌عنوان سارق اموال خود شناسایی کردند. زهرا وقتی دید دستش رو شده است به ارتکاب دزدی اقرار کرد و در اظهاراتش به کارآگاهان گفت: «حدود ۹سال پیش بود که توسط همسرم که معتاد بود، به مصرف هرویین اعتیاد پیداکردم. از آن زمان با وجود متارکه از همسرم، همچنان به مصرف مواد اعتیاد دارم و تمامی پول و طلاهای به دست آمده در سرقت‌ها را نیز صرف خرید موادمخدر کرده‌ام.»

سرهنگ میرزکی، رییس پایگاه دوم پلیس آگاهی تهران، با تایید این خبر، گفت: «در حال حاضر رسیدگی به پرونده در مراحل اولیه است و متهم برای انجام تحقیقات تکمیلی در اختیار پلیس آگاهی قرار دارد. از تمامی شکات و مالباختگانی که به این شیوه و شگرد مورد سرقت قرار گرفته‌اند دعوت می‌شود برای شناسایی متهم و پیگیری شکایات خود به پایگاه دوم پلیس آگاهی تهران بزرگ واقع در خیابان آزادی، خیابان زنجان‌شمالی مراجعه کنند.»

تلاش دو قبیله برای آزادی متهم به قتل

متهم هفته پیش هنگام اجرای حکم بخشیده شد

شرق: بزرگان قبایل عرب در اهواز برای تعیین شرایط نجات جوانی که دوشنبه هفته پیش به جرم قتل پای چوبه‌دار و مورد بخشش پدر مقتول قرار گرفت، وارد عمل شدند. به گزارش خبرنگار ما، متهم به قتل که محمد نام دارد پنج سال قبل زمانی که ۱۸سال داشت در درگیری با جوان دیگری از قبیله صامری او را با ضربه چاقو به قتل رساند. محمد هفته گذشته پای چوبه‌دار رفت اما پدر مقتول حین اجرای حکم با اعلام رضایت قبول کرد یک هفته به این جوان فرصت بدهد تا شرایط عفو مورد توافق دو طرف قرار گیرد.

عبدالصمد خرمشاهی، سارا نجیمی و حسن آقاخانی پس از آنکه متهم فرصتی دوباره یافت برای گرفتن وکالت و جلب رضایت اولیای‌دم مقتول به اهواز رفتند. خرمشاهی پس از دیدار با محمد گفت به نجات جان این جوان بسیار امیدوار است. او درباره دیدارش با محمد که حالا جوانی ۲۳ساله است گفت: وقتی به اهواز رفتم مسوولان دادستانی و زندان بسیار همکاری کردند تا با محمد دیداری داشته باشم و از او وکالت بگیرم. او درباره دیدارش با محمد گفت: این جوان به خاطر اینکه پای چوبه‌دار رفته به‌شدت وحشت‌زده بود و هنوز حالت عادی نداشت. تحمل این اتفاق برای هرکسی مشکل است و محمد هم که بسیار جوان است مسلما به‌شدت تحت‌تاثیر قرار گرفته و هنوز گنگ بود. با این حال برایم توضیح داد با مقتول از قبل دوست بود و درگیری که بین آنها اتفاق افتاد، باعث شد او چاقو بکشد و قصد کشتن هم نداشت اما ضربه به نقطه حساس بدن مقتول برخورد کرد. وقتی صحبت از اجرای حکم شد بزرگان شیخ قبیله‌ای که محمد به آن تعلق دارد و بزرگان شیخ قبیله‌ای که مقتول به آن تعلق داشت تلاش خود را برای جلب رضایت پدر مقتول انجام دادند هرچند در مرحله اول او راضی به گذشت نشده بود اما حین اجرای حکم با توجه به احترامی که برای بزرگان و شیوخ قایل هستند اعلام کرده بود یک هفته فرصت می‌دهد تا درباره رضایت صحبت کنند.

خرمشاهی گفت: بعد از اینکه وکالت محمد را قبول کردم با افرادی از قبیله عامری در اهواز که محمد از آن قبیله است صحبت کردم و آنطور که آنها با بزرگان صامری قرار گذاشته و صحبت‌های مقدماتی را انجام داده‌اند قرار است شیخ‌باسر عامری که شیخ قبیله و از افراد پرنفوذ اهواز است برای صحبت با بزرگان قبیله صامری و پدر مقتول به آبادان برود و در مورد نحوه رضایت با آنها صحبت کند. این ملاقات فردا برگزار می‌شود البته رسوم قبایل در این خصوص بسیار خاص است و کسی غیر از شیوخ این قبایل نمی‌تواند در مورد آن صحبت کند. موضوع فقط پرداخت دیه نیست.

او گفت: آنچه مسلم است رضایت قطعی است اما جزییات آن باید مورد قبول هر دو قبیله و طایفه صنعان که مقتول از آن بود، قرار گیرد. البته روز یکشنبه دو وکیل دیگر که در این پرونده با هم همکاری داریم همراه این شیوخ در جلسه شرکت می‌کنند.

خرمشاهی درباره موکلش گفت: محمد در شرایط بسیار بدی رشد کرده است. او خانواده فقیری داشت و پدرش هم به همین دلیل به سمت قاچاق مواد رفت و به حبس‌ابد محکوم شده است. محمد به بزرگان قبیله‌اش قول داده بعد از خروج از زندان راه درستی را برای زندگی‌اش در پیش بگیرد و به من هم قول داد زحماتی که برای او کشیده شده است را با انجام کارهای درست و انتخاب روش مناسب در زندگی‌اش جبران کند. محمد به خاطر سختی‌ای که در زندان تحمل کرده و شب بدی که هفته گذشته زمان اجرای حکم داشته به‌شدت شکسته شده است و چهره این جوان آنچنان تغییر کرده که اصلا شبیه به جوانی در ۲۳سالگی نیست.

بنابر این گزارش محمد پنج‌سال پیش در پی درگیری با جوانی که از دوستانش بود با وارد آوردن ضربه‌ای چاقو به سینه او باعث مرگ وی شد. محمد بعد از دستگیری، اتهام قتل را قبول کرد اما گفت قصد کشتن نداشت. دفاعیات این جوان کارساز نشد و بعد از قطعی‌شدن حکم از آنجایی که این جوان کسی را برای پیگیری پرونده‌اش نداشت و پدرش هم به خاطر محکومیت به حبس‌ابد در زندان بود در آستانه اعدام قرارگرفت اما یک روز قبل از اجرای حکم بزرگان قبایل هر دو طرف پرونده تلاش خود را برای جلب رضایت اولیای‌دم آغاز کردند، با این حال پدر مقتول حاضر به گذشت نشد. آنها همچنان تلاش خود را ادامه دادند و زمان اجرای حکم نیز در زندان حاضر شدند در لحظه آخر و زمانی که اهرم‌ها به دست پدر مقتول در حال کشیده‌شدن بود، او دستانش را رها کرد و خطاب به بزرگان قبیله گفت: «قاتل را بخشیدم.»

در صورت توافق دو قبیله بر سر جزییات رضایت، محمد یک‌بار دیگر به زندگی باز می‌گردد و این‌بار با توجه به اینکه پنج سال در زندان بوده احتمال آزادی وی وجود دارد.

ادامه از صفحه آخر

لطیف

صدا با باد آمد. بدی‌اش این بود که باد، این باد جفنگ، حالا سربه‌راه شده بود. دیوانه‌بازی درنمی‌آورد، گیج نمی‌زد. از چپ و راست و شمال و جنوب شلتاق نمی‌کرد. صاف از سمت نیزار می‌آمد، با صدای دوتار و یک زمزمه آرام. صدای زمزمه‌اش هم زیر صدای ساز بود. نوایی نوایی... لابد بلندتر می‌خواند، لابد حواسش نبود که دوروبر چه خبر است یا به سیم آخر زده بود... به سیم آخر می‌زد لطیف؟

– دمش گرم، چه دبش هم می‌زنه، کیه یعنی؟ ... تو دسته‌مون اینجوریشم داشتیم؟

باز کرمش گرفته بود میثم. چشمکی به من زد و گفت: می‌گم اخوی، نکنه عروج کردیم تو بهشت، خودمون خبر نداریم. می‌شنوی؟ می‌شنوی حاج عباس؟ حتما صدای دلنگ دلنگ بزن‌بکوب حوریای بهشتی‌یه.

مهران گفت: پس کو حوریاش؟

عباس را کاردش می‌زدی، خونش در نمی‌آمد.

– حوری؟ به همین خیال باشین، این صدایی که من می‌شنوم، اصل جهندمه. هم فیها خالدون جهندمه... نمی‌شنوین بوی لجنِ جهن...

که دیدیمش. همان‌جا، میان نی‌ها، همان‌طور، اول کیسه‌اش را دیدیم که زیر سایه‌روشن غروب، خط‌خطی شده بود. بعد دستکش‌ها را که روی کیسه افتاده بود و بعد خودش را که دوتارش را گرفته تو بغلش و زخمه می‌زد و می‌خواند... نوایی نوایی...

– بابا اینکه آقا لطیف خودمونه.

عباس را هیچ‌وقت اینطور وحشی ندیده بودم... با مشت‌های گره‌کرده خیز برداشت طرف لطیف.

– بدش به من اون زنگولکِ شیطونو!

لطیف ساز را گرفت توی بغلش و خیمه زد روش. حالا باید عباس اول با مشت می‌کوبید وسط فرق لطیف تا بتواند ساز را بگیرد. نزد اما؛ مشتش را باز کرد و دستش را برد طرف ساز. لطیف یک قدم عقب رفت.

عباس عربده زد: می‌گم بدش به من اون جرثومه شیطونو!

لطیف یک قدم دیگر عقب رفت و یکدفعه‌تر و فرز ژ–۳اش را از توی کیسه‌اش بیرون کشید و گرفت طرف عباس. عباس خشکش زد. لطیف اما نفس‌نفس می‌زد. انگار اسبی که هزار کیلومتر دویده باشد.

– نیا جلو! من شوخی ندارم... ما می‌گیم مرد خوب یعنی خوب، تفنگ خوب، دوتار خوب... مرد ترکمن سر دوتارش با هیشکی شوخی نداره.

عباس خندید. تلخ خندید و برگشت نگاه کرد به ما و دوباره پقی خندید:

– این بچه قرتی رو ببین! ... شوخی جدو آبادته، شوخی این ماسماسکِ آلت شیطونه.

و یک قدم دیگر جلو گذاشت. لطیف تتق گلنگدن را کشید.

عباس میخکوب شد. لبخند نیمه‌کاره روی لبش ماسید. رنگش بفهمی‌نفهمی برگشت و سفید شد. میثم دست عباس را گرفت. وقت لودگی نبود دیگر. هیچ‌وقت، هیچ‌کس لطیف را اینطوری ندیده بود.

– چه‌کارش داری حاجی؟

دیگر نمی‌شد بایستد عباس. باید برمی‌گشت. برگشت عباس.

– دارم برات آقا لطیف.

و رفت.

خوب شد لطیف نگاهمان نکرد. خوب شد چشم در چشممان نشد. نمی‌شد چشم در چشمش بشویم. چشم‌هایمان گیج و گنگ بود، ذهنمان گیج و گنگ بود. خودمان گیج و گنگ بودیم همه... لطیف اما انگار نه انگار. آرام، به آرامش یک سایه، سازش را گذاشت توی کیسه‌اش. تمام شد. انگار همان‌جا تمام شد. انگار همان‌جا صدا، آن صدای ۱۵روزه که همیشه همه‌جا بود، تو نیزار، پشت تپه خارپشتی، لابه‌لای خاکریزها و سنگرها، میان صدای باد و خمپاره و میراژ... همان‌جا ته‌نشین شد توی کیسه لطیف؛ یا دفن شد وسط کچلی نیزار که بوی لجن می‌داد.

■■■

لطیف اما همان لطیف بود. با همان چشم‌ها که نه غمگین‌تر بودند، نه برقشان بیشتر شده بود، نه شرمنده‌تر بودند، نه دلخورتر... همان، همان بود. با همان تک‌جمله‌هایش با من – که تازه همسنگری‌اش بودم... و هنوز حتمی می‌رفت همان جا، در آن دایره کچل نیزار. اگر می‌رفت، که حتمی می‌رفت ساز نمی‌زد دیگر... صدای ساز از همه قرارگاه رفته بود. باد می‌آمد هنوز، ولی از سمت نیزار که می‌آمد، صدای خش‌خش با خودش می‌آورد، از سمت خاکریز و تپه خارپشتی که می‌آمد، صدای هوهو و نوحه را می‌آورد و از سمت شط که می‌آمد، صدای شرشر خسته و آرام و کسل رود را می‌آورد.

■■■

سازش را لطیف نمی‌دانم کجا پنهان کرده بود. حتم داشتم دیگر توی کیسه‌اش نیست. می‌فهمیدم که نیست. از قلمبه کیسه‌اش می‌فهمیدم که دیگر نبود. گاهی فکر می‌کردم شاید دفنش کرده باشد.

گاهی فکر می‌کردم اگر هم کرده باشد، با آن عشقی که داشت حتمی برایش نشان مزار گذاشته است و گاهی فکر می‌کردم حتی یک موقع‌هایی که کسی حواسش نیست، می‌رود و آرام نوایی نوایی‌اش را زمزمه می‌کند روی مزار سازش.

چندبار زدم که همین را بپرسم، نپرسیدم اما. من لعنتی نپرسیدم؛ نمی‌شد بپرسم. نپرسیدم تا شب عملیات که دیگر فرصت پرسیدن نبود.

– یه وصیت دارم آقا مسعود.

شوخی می‌کرد حتما. به قیافه‌اش نمی‌خورد اهل وصیت مصیت باشد. دلم ولی بی‌هوا ریخت. جوابش را ندادم. برگشتم طرف کوله‌پشتی‌ام و مشغولش شدم. شب عملیات خیلی جای حرف‌زدن نبود. آن هم با لطیف. که اگر هم می‌خواستم چیزی بگویم، دیگر نمی‌توانستم. یعنی نمی‌شد. نه می‌شد به چشم‌هایی که یک هفته بود نتوانسته بودم نگاهشان کنم، نگاه کنم و نه می‌شد به وصیتش که نمی‌دانم چی بود گوش کنم. لطیف ولی کاری نداشت به نگاه کردن یا نکردن من، به گوش کردن یا نکردن من...

– این ساک من...

ساک؟ ساک لطیف؟ ... یعنی همان ساک برزنتی خاکی پراز خرت و پرت ته سنگر؟ ... حالا دلم می‌خواست برگردم ببینم چی می‌خواهد بگوید. برنگشتم. فقط زیرچشمی نگاهش کردم. نمی‌شد نگاهش نکنم.

– این ساک منو کسی باز نکنه.

حالا دیگر برگشتم. نمی‌شد برنگردم. اما چیزی نگفتم. نمی‌شد چیزی بگویم.

– کسی بازش نکنه... همین‌جوری ببرین بدین خونه‌ام اگه برنگشتم...

حالا دیگر نمی‌شد چیزی نگویم.

– خونه ات؟

– آره... گنبد... داشلی‌برون...

■■■

داشلی برون دور بود. از من خیلی دور بود. با این ساک برزنتی که می‌بردم، دورتر می‌شد. با آن قلمبه عزیز گمشده که نمی‌دانستم توی ساک هست یانه؟ ... یا می‌دانستم و نمی‌خواستم به رویم بیاورم، دورتر می‌شد. با همین وصیتی که فکر نمی‌کردم حاملش من باشم تا آخر دنیا دور می‌شد. با این اتوبوسی که ترتر ترتر میان این گرما انگار روی یک بالشتک هوای داغ می‌غلتید و می‌رفت، دورتر می‌شد.

غروب بود که رسیدم. از غروب گذشته. حتی بفهمی‌نفهمی سایه شب پهن شده بود روی سرِ داشلی برون. در آهنی زنگ‌زده‌ای بود. آبی‌رنگ‌ورورفته‌اش زیر نور زرد چراغ، به خاکستری یا قهوه‌ای یا یک رنگ چرند دیگر می‌زد. زنگشان خراب بود لعنتی! حیاطشان لابد از این حیاط‌های بزرگ روستایی بود که صدای مشت کوبیدنم را نشنیدند.

دولا شدم سنگی بردارم که در باز شد. پسری بود، لابد برادرش، پسرش که نبود حتما. و دختر کوچک شرم‌زده‌ای که از پشت شانه پسرک سرک می‌کشید. ساک را دادم به پسر.

– ساک آقا لطیف.

پسر ساک را با ذوق گرفت، سبک سنگینش کرد، لابد که مطمئن شود مال لطیف است و به دختر گفت: مال داداش لطیفه... خودش کی می‌آد؟

از من پرسید. من اما جوابش را ندادم. نمی‌شد که بدهم. کسی از درون خانه فریاد زد، یا خیال کردم فریاد زده: کیه گل‌پری؟

دیگر نماندم. نمی‌شد بمانم.

هنوز توی کوچه‌ها بودم که صدا آمد. یا خیال کردم آمده. همان صدا بود. حتم دارم همان صدا بود. قسم می‌خورم که همان صدا بود که با نسیم ملایم شبانگاهی از دریا می‌آمد یا به دریا می‌رفت و قاتی می‌شد با زمزمه‌ای که با ساز می‌خواند یا در جای دیگری می‌خواند یا خیال می‌کردم می‌خواند: نوایی نوایی...

همان بود. یا خیال می‌کردم همان است. یا خیال می‌کردم باید همان باشد که از سمت نیزار می‌آمد یا از پشت تپه خارپشتی یا از طرف شط...

رخداد

دستگیری عاملان ۲ جنایت خانوادگی

• **شرق:** کارآگاهان جنایی، متهمان دو قتل خانوادگی را بازداشت کردند. یکی از این افراد فرزند خود و دیگری خواهرش را به قتل رسانده است.

کارآگاهان جنایی پلیس آگاهی آذربایجان‌شرقی وقتی از وقوع جنایت در منزلی مسکونی مطلع شدند به آنجا رفتند و جنازه مرد جوانی به نام میثم را دیدند که هدف گلوله قرار گرفته بود. آنان بعد از انتقال جسد به پزشکی قانونی در تحقیقات خود پی بردند قتل توسط پدر میثم انجام شده است. به همین دلیل مرد میانسال را بازداشت کردند.

متهم وقتی در پلیس آگاهی تحت بازجویی قرار گرفت به کشتن پسرش اقرار کرد و گفت: «اعضای خانواده‌ام با من دشمنی دارند و می‌خواهند وانمود کنند دیوانه هستم در حالی که من هیچ مشکلی ندارم. کشمکش‌های ما مدتی ادامه داشت تا اینکه بالاخره آنها از رفتارهایشان دست برداشتند و مدتی خبری نبود تا اینکه از چند وقت قبل دوباره تهمت‌زدن‌هایشان را شروع کردند. آنها اصرار داشتند بیمار روانی هستم روز حادثه نیز پسرانم به خانه من آمدند تا مرا به زور به بیمارستان ببرند ولی در برابرشان مقاومت کردم و وقتی درگیری بالا گرفت با سلاح دولول گلوله‌ای را به پسرم شلیک کردم که باعث مرگ وی شد.»

بنا بر این گزارش متهم بعد از اعتراف به جرمش با صدور قرار بازداشت در اختیار کارآگاهان قرار گرفت تا تحقیقات از وی تکمیل شود همچنین احتمال ابتلای این مرد به جنون نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در دومین پرونده مردی که خواهرش را کشته است، بازداشت شد. کارآگاهان جنایی بعد از کشف جسد دختری ۲۰ساله در لواسان تحقیقات خود را آغاز کردند و متوجه شدند دور گردن این دختر آثار کبودی وجود دارد و وی به احتمال زیاد خفه شده است. کارآگاهان با تحقیق از شاهدان مشخصات زن و مردی را به دست آوردند که جسد را به آن منطقه منتقل کرده بودند. این دو بازداشت شدند اما اتهام قتل را انکار کردند و گفتند فقط جسد را جابه‌جا کرده‌اند. کارآگاهان در ادامه تحقیقات پی بردند مرد مظنون که برادر مقتول است از مدتی قبل با خواهرش اختلاف داشت به همین دلیل به بازجویی از وی ادامه دادند تا اینکه او در نهایت به ارتکاب جنایت اقرار کرد. متهم گفت: «از مدت‌ها قبل به رفتار خواهرم مشکوک شده بودم تا اینکه فهمیدم او با مردی رابطه دارد. چندبار به خواهرم تذکر دادم و از او خواستم دست از این کارهایش بردارد اما توجه نکرد.»

متهم در ادامه گفت: «روز حادثه همراه مادرزنم به خانه خواهرم رفتم و دیدم او مشغول صحبت با تلفن است وقتی دقت کردم فهمیدم با همان مردی حرف می‌زند که با وی رابطه دارد به همین دلیل عصبانی شدم و در حالی که نمی‌توانستم خودم را کنترل کنم به وی حمله کردم و با دستانم آنقدر گلویش را فشار دادم تا اینکه جانش را از دست داد. بعد از قتل با کمک مادرزنم جسد را از خانه بیرون بردیم و در منطقه‌ای خلوت رها کردیم.» مادرزن این مرد نیز در جریان بازجویی‌ها اظهارات دامادش را تایید کرد و گفت خودش در قتل هیچ نقشی نداشت. این دو متهم نیز فعلا در بازداشت هستند و تحقیقات از آنها همچنان ادامه دارد.

تریلی‌ها در آتش سوختند

• **ایسنا:** رانندگان دو خودرو تریلی اسکانیا و بنز در محور دیهوک - بیرجند پس از تصادف با یکدیگر در میان شعله‌های آتش سوختند. سرهنگ امینی رییس پلیس‌راه استان خراسان‌جنوبی در این‌باره گفت: ساعت ۲۳:۵۰ پنجشنبه در کیلومتر۳۵ محور دیهوک به بیرجند تریلی اسکانیا پس از برخورد با تریلی بنز دچار آتش‌سوزی شد. امینی با اشاره به اینکه بلافاصله دستگاه‌های امدادی به محل حادثه اعزام شدند، افزود: در این حادثه رانندگان هر دو دستگاه تریلی در آتش سوختند و کمک راننده تریلی اسکانیا که به‌شدت مجروح شده بود به بیمارستان انتقال یافت. وی گفت: با تلاش نیروی‌های امدادی، آتش‌سوزی در همان ساعات اولیه مهار و محور نیز برای تردد سایر وسایل نقلیه بازگشایی شد. امینی تصریح کرد: کارشناسان پلیس‌راه علت این حادثه ناگوار را خواب‌آلودگی و انحراف به چپ تریلی بنز اعلام کردند.

بریده اخبار

- **ریزش ساختمان چهارطبقه در بمبئی چندین نفر را زیر آوار گرفتار کرد. بیش از ۲۰خانواده در این ساختمان زندگی می‌کردند و احتمال می‌رود حدود ۷۰نفر در زیر آوار گیر افتاده باشند.**
- **انبار بزرگ نگهداری از کالا که دچار حریق گسترده شده بود با هشت‌ساعت تلاش ۱۴۰آتش‌نشان مهار شد.**
- **فرمانده پلیس راه استان کرمان از واژگونی اتوبوسی خبر داد و گفت: در این سانحه ۱۳نفر مجروح شدند که عوامل اورژانس ۱۱نفر از آنها را به صورت سرپایی مداوا کردند.**
- **زن و شوهری که تحت عنوان فالگیر و دعانویس با فریب طعمه‌ها و گرفتن طلاجات و وجوه نقد از آنها کلاهبرداری کرده بودند توسط پلیس آگاهی غرب استان تهران دستگیر شدند.**